

نقش اشعث بن قیس در ماجرای قتل امام علی ۷

علی ناظمیان فرد*

اکرم جهان‌دیده**

چکیده

اشعث بن قیس یکی از چهره‌های برجسته‌ی قبیله‌ی کنده بود که در طول حیات سیاسی خود با اتخاذ مواضع سلبی و ایجابی، در بسیاری از رویدادهای زمانه ایفای نقش نمود. منفعت‌جویی‌های فردی و قبیله‌ای، عمده‌ترین شاخصی بود که رفتارهای سیاسی وی را جهت‌دهی میکرد. این انگیزه‌ها گاه به طرز آشکار، اشعث را در صف یاران امام علی ۷ می‌نشانند و گاه در نهن، با معاویه هم دست و هم داستان میکرد.

پرسشی که این مقاله حول محور آن سامان یافته این است که آیا اشعث بن قیس در توطئه‌ای که یک عنصر خارجی برای قتل امام ۷ طراحی کرده بود، نقشی داشت؟ یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که اشعث با پناه‌دادن به ابن‌ملجم که از مصر به قصد ترور امام ۷ به کوفه آمده بود و نیز با بیدار کردن او در دقایق پیش از وقوع حادثه و تحریض وی به انجام قتل، مرتکب فعل مجرمانه «معاونت در جرم» شد که این نقش در پرتو داده‌های تاریخی مورد کاوش و سنجش قرار خواهد گرفت.

واژگان کلیدی: امام علی ۷؛ ابن‌ملجم؛ اشعث بن قیس؛ مسجد کوفه؛ معاونت در جرم.

nazemian@um.ac.ir
ak.Jahandideh@gmail.com
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۲۳

*دانشیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد
** کارشناس ارشد تاریخ تشیع
تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۹/۱



مقدمه

سده‌ی نخست هجری در تاریخ اسلام، مشحون از حوادث کثیرالاضلاعی است که شناخت آنها جز از راه تحلیل سیستمی و مطالعه‌ی همه عوامل دخیل در پرتو واکاوی و بازخوانی گزارش‌های مندرج در منابع تاریخی- میسر و ممکن نیست. ساخت اجتماعی واقعیت تاریخی در یک جامعه قبیله‌ای که عمدتاً محصول هم‌گرایی و واگرایی قبایل و جریان‌های سیاسی حاکم می‌باشد، حوادث را از سه لایه‌ی زیرین، میانی و رویین برخوردار کرده است. در هر یک از این لایه‌ها، عوامل و کارگزارانی حضور دارند که به گاه تبیین حادثه، باید مجموعه‌ی آنها را مورد شناسایی قرار داد تا از فروافتادن در ورطه‌ی مغالطه‌ی «کنه و وجه» به دور ماند؛ مغالطه‌ای که در منطق پژوهشی تاریخ، اجتناب از آن، شرط التزام به عقلانیت روشی شمرده شده است. (سروش، ۱۳۷۰: ۱۳؛ ابراهیمی، ۱۳۹۴: ۳۳) براین اساس، پژوهش‌گر نباید وجهی از یک پدیده را معادل با کل آن پدیده به شمار آورد و یا نقش یک عامل را در میان مجموعه عواملی که در پیدایش یک حادثه نقش‌آفرین بوده‌اند پرننگ نشان دهد و نقش سایر عوامل را نادیده بگیرد و یا از آنها غفلت نماید.

مطالعه‌ی سیستمی، یکی از بهترین روش‌هایی است که به کمک آن می‌توان حادثه را به مثابه یک مجموعه‌ی ارگانیک تلقی کرد و نقش هر یک از اجزای درون سیستم را مورد شناسایی قرارداد. بدیهی است قطعات یک سیستم هیچ‌گاه از نقش و کارکرد یکسانی برخوردار نیستند اما برآیند سیستم، چیزی جز کارکرد هم‌سوی اجزای درونی آن نیست که هر کدام نقش خود را چنان ایفا می‌کنند که سیستم دچار کژکارکردی نشود و نتیجه‌ی مطلوب حاصل گردد.

در ماجرای قتل امام علی 7، گرچه عبدالرحمن بن ملجم مرادی عنوان مجرمانه‌ی «فاعل مباشر» یافت اما اقامت او در منزل اشعث بن قیس در کوفه و همراهی اشعث با ابن ملجم در محل وقوع جرم و نیز سخنان تحریک‌آمیز او در دقایق منتهی به ترور، حاکی از نقشی است که وی در این ماجرا به عنوان «معاون جرم» ایفا کرده است. از منظر فقه اسلامی، گرچه معاون جرم در نفس فعل مجرمانه نقشی ندارد اما وقوع فعل مجرمانه را

تسهیل میکند. (مرعشی، ۱۳۷۵: ۶) شرع مقدس اسلام بر این نکته تأکید می‌ورزد که اگر کسی در کشتن فرد مسلمانی - حتی با کلمه‌ای - مساعدت کند، در روز قیامت از رحمت خدا مأیوس خواهد شد. (طوسی، ۱۳۸۷: ۲۸۵/۶)

بدیهی است توجه به عوامل دیگر - در کنار ابن ملجم می‌تواند بر زوایا و خبایای ناروشن حادثه قتل امام 7 پرتوافشانی کند و نقش سایر بازیگران را در این ماجرا آشکار سازد.

۱. معرفی اشعث تا خلاف علی 7

ابو محمد معدی کرب بن قیس از اشراف قبیله‌ی کنده بود که به سبب برخورداری از موه‌ای ژولیده به «اشعث» ملقب شد. (عسقلانی، ۱۴۱۵: ۲۳۹/۱؛ ابن قتیبه، ۱۹۹۲: ۳۳۳) قبیله‌ی اشعث که از تأثیرگذارترین قبایل قدرتمند یمنی در تحولات جزیره‌ی العرب به‌شمار می‌آمد، از دو طایفه بزرگ «بنی معاویه» و «بنی اشرس» تشکیل شده بود که هر کدام خاندان‌هایی را در خود جای داده بودند. (ابن سلام، ۱۴۱۰: ۳۰۵؛ ابن حزم، ۱۴۰۳: ۴۲۹؛ ابن عبد ربه، ۱۳۷۲: ۳۰۶/۳)

اشعث به خاندان بنی حارث از طایفه‌ی بنی معاویه تعلق داشت که به همراه پدر و پدر بزرگش - سه نسل متوالی - سیادت کنده را برعهده داشتند. (اصفهانی، ۱۳۶۷: ۱۴۸) پیش‌ازاین، ریاست بر کنده در دستان خاندان دیگری از همین طایفه - به نام بنو آکل المرار - بود که اقتدار آنها در پی منازعات درون‌خاندانی فروپاشید. (ابن المثنی، ۱۴۰۷: ۴۷؛ ابن شبه، ۱۴۱۰: ۵۴۴/۲؛ حتی، ۱۳۶۶: ۱۰۷) اشعث، مسبوق به همین سابقه بود که به عنوان مهم‌ترین بازمانده‌ی ملوک کنده در روزگار اسلامی، همواره سودای احیای موقعیت پیشین نیاکان خود را در سر داشت. (بهرامیان، ۱۳۷۹: ۴۷/۹)

نخستین رفتار ماجراجویانه‌ای که از اشعث بن قیس سرزد، حمله به سکونت‌گاه بنی حارث بن کعب بود. او که به انتقام خون پدرش می‌خواست بر قبیله‌ی مراد حمله ور شود، اشتباهی به محل سکونت بنی حارث تاخت و در این شبیخون به اسارت درآمد و ناچار شد برای آزادی خود سه هزار شتر فدیة دهد. (ابن قتیبه، همان: ۳۳۲) این مقدار فدیة در تاریخ عرب





بی‌سابقه بود و بعدها به ضرب‌المثلی در میان این قوم بدل شد. (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۲۱۶/۱) اشعث، بار دیگر پیمان صلح و حسن هم جواری خود را با بنی‌حارث بن کعب شکست و به اسارت آنها در آمد و این بار شرط آزادی وی پرداخت دویست شتر ماده‌ی جوان تعیین شد که اشعث نیمی از آن را پرداخت و نیم دیگر بر عهده‌ی او ماند تا اینکه اسلام پیمان‌های جاهلی را از اعتبار انداخت. (ابن رسته، ۱۳۶۵: ۲۸۱)

با اینکه پدر اشعث پیش از این به یهودیت گرویده بود. (Lecker, ۱۹۹۵: ۴/۶۳۵-۶۵۰) ولی به‌درستی معلوم نیست که آیا او هم به‌سان پدرش و برخی دیگر از عناصر کندی به این آیین درآمدده بود یا خیر؟ با این حال، اشعث در سال نهم هجری که به عام الوفود شهرت یافت، به‌همراه گروهی از سواران کنده به حضور پیامبر در مدینه رسید و مسلمان شد. (ابن هشام، ۱۴۱۶: ۴/۱۷۷) اشعث و همراهانش با جامه‌های حریر و زربافت بر پیامبر وارد شدند ولی آن حضرت که از پوشش تفاخرآمیز آنها رضایت خاطر نداشت، دستور داد تا به نشانه‌ی تواضع، لباس‌های خود را عوض کنند. (ابن سعد، ۱۳۷۴: ۱/۳۱۶؛ ذهبی، ۲۰۰۴: ۱/۳۰۶)

اشعث گرچه در این دیدار مسلمان شد اما بر ایمان خود استوار نماند. چه، اندکی پس از وفات پیامبر ۶ بود که به همراه تیره‌هایی از قبیله‌ی کنده راه ارتداد را در پیش گرفت (بلاذری، ۱۹۷۸: ۱۰۹) و از در ناسازگاری با حکومت مرکزی وارد شد. ابوبکر نماینده خود- زیادبن لبید انصاری- را به یمن فرستاد تا شورشیان را به تسلیم و اطاعت فرا خواند. بزرگان کنده نیز دچار اختلاف شدند. گروهی اظهار انقیاد کردند و جماعتی هم به رهبری اشعث بن قیس حاضر به تسلیم در برابر نماینده خلیفه نشدند. (واقعی، ۱۴۱۰: ۱۶۷) اشعث در این مقاومت، سودای ملوکیت داشت و میخواست تا ریاست خود را تثبیت کند. از این‌رو تاج نیاکانش را بر سر نهاد و از یارانش خواست تا او را «ملک» بخوانند. (بلاذری، همان: ۱۰۹) او در مخالفت با ریاست تیم بن مرّه گفت: «پدران ما پیش از آنکه قریشی و ابطحی در جهان باشد، پادشاهان زمین بودند». (کوفی، ۱۳۷۴: ۳۵)

اشعث نیروهای تحت امرش را به مقابله با زیاد بن لبید فراخواند. او گرچه در آغاز توانست

ضرباتی را بر نیروهای زیاد وارد آورد اما سرانجام در برابر آنها عقب نشست و به قلعه‌ی نجیر پناه برد. (طبری، ۱۹۶۷: ۳۳۵/۱) وی همین‌که هزیمت یاران خود را دید برای خانواده و ده نفر از عمو زادگانش امان خواست و تسلیم شد و به دیگر یاران خود خیانت کرد. به همین سبب مورد لعن و نفرین آنها قرار گرفت و به او لقب «عرف النار» (پیمان شکن) داده شد. (ابن حبیب، ۱۴۱۲: ۱۳۸/۱؛ طبری، همان: ۳۳۸/۳)

اشعث به همراه سایر تسلیم‌شدگان به مدینه فرستاده شد. او در محضر ابوبکر اظهار اسلام کرد و به خلیفه وعده‌ی همکاری و معاضدت داد. ابوبکر او را بخشید و خواهرش قریبه (ام فروه) را به ازدواج وی درآورد. (ابن ابی‌الحدید، همان: ۲۱۸/۱؛ ابن‌عبدالبر، ۱۴۱۲: ۱۹۴۹/۴) خلیفه بعدها از رفتار مسامحه‌آمیز خود با اشعث پشیمان شد و در وقت احتضار افسوس می‌خورد که چرا در آن روز او را گردن نزد تا مانع از فتنه‌گری‌ها و ماجراجویی‌های وی شود. (مسعودی، ۱۳۷۸: ۶۵۸/۱؛ یعقوبی، ۱۳۷۸: ۱۸/۲؛ ابن‌جوزی، ۱۴۱۲: ۷۸/۴)

اشعث پس از ازدواج با خواهر ابوبکر در مدینه ماند و در روزگار خلافت عمر بن خطاب به همراه کندیان در فتح یرموک -در شام- شرکت کرد و یک چشم خود را در این جنگ از دست داد. (بلاذری، همان: ۱۴۱) ابوعبیده‌ی جراح که فرماندهی سپاه اسلام را در فتح شام بر عهده داشت، اشعث را برای تقویت جبهه‌ی قادسیه -به فرماندهی سعد بن ابی وقاص- به عراق فرستاد. اشعث به همراه ۱۳۰۰ نفر از کندیان در معرکه‌ی قادسیه حضور یافت و پرچم‌کنده را بر دوش کشید. (دینوری، ۱۳۶۸: ۱۵۳ و ۱۵۶) سپس به یاری هاشم بن عتبّه در جولای شتافت (بلاذری، همان: ۲۶۵) و با تأسیس کوفه از نخستین کسانی بود که در این پادگان شهر سکونت گزید و مجال بیشتری برای فعالیت یافت. از همین پایگاه بود که به جبهه‌ی نهان‌د اعزام شد و فرماندهی جناح راست سپاه را بر عهده گرفت. (همان: ۳۰۲) با رفتن شرحبیل بن سمط -یکی از عناصر برجسته‌ی کنده- به شام، به موقعیت اجتماعی اشعث در کوفه افزوده شد. او در دوره‌ی خلافت عثمان در کانون توجه خلیفه قرار گرفت و پس از ازدواج دخترش با فرزند خلیفه پیوند میان آنها وثیق‌تر شد. خلیفه به پیشنهاد فرماندار کوفه حکومت آذربایجان را به او داد (منقری، ۱۳۶۶: ۳۸) و اشعث در تمام مدت



خلافت عثمان در آنجا ماند. فرمانروایی او بر آذربایجان از جمله مواردی بود که نارضایتی مردم را به دنبال داشت و موجب سرزنش خلیفه گردید. (دینوری، همان: ۱۹۴)

۲. اشعث در دوران خلافت علی ۷

۱-۲. واگرایی و ناسازگاری با امام علی ۷

نخستین بار که اشعث در موضع خود نسبت به امام ۷ علی دچار تردید شد، زمانی بود که امام ۷ او را از آذربایجان به کوفه فراخواند. از منظر امام ۷ کارگزاران عثمانی، بازوان اجرایی صالحی نبودند که آن حضرت بتواند در پیشبرد سیاست‌های اصلاحی خود به ایشان تکیه کند. عناصری نظیر اشعث بن قیس که سمبل اشرافیت قبیله‌ای در عصر حاکمیت عثمان به شمار می‌آمدند و به ثروت و مکنّت فراوان دست یافته بودند، نمی‌توانستند همسو و همگام با امام ۷ در پیشبرد اهداف او مشارکت کنند. از این رو اشعث به محض اینکه حکم عزل خود را دریافت کرد همراهان و نزدیکانش را در جریان امر گذاشت و گفت: «علی می‌خواهد اموال آذربایجان را از من بستاند و من می‌خواهم به معاویه بپیوندم». (منقری، همان: ۳۹) در حقیقت بینش اشرافی، خویشاوندی با عثمان، نگرانی از اجرای عدالت از سوی امام ۷ و حساسی از اموال وی اشعث را به اتخاذ چنین موضعی واداشت. باین حال، آنچه او را از اجرای نیتش منصرف کرد شماتت یارانش بود که پیوستن او را به شامیان مایه‌ی خفت و خواری خود می‌شمردند و مردن را بر رفتن به سوی معاویه ترجیح می‌دادند. (ابن قتیبه، ۱۳۸۱: ۱۲۷) یاران اشعث که برخی از آنها از نخستین وارد شدگان به کوفه بودند و در آنجا منافعی داشتند او را به رفتن به سوی کوفه و پیوستن به امام ۷ ترغیب کردند. (منقری، همان: ۳۹) شاید نگرانی یاران اشعث از آنجا ناشی می‌شد که امام ۷ تلویحاً تهدید کرده بود که اگر اشعث حاضر به تسلیم و همراهی نشود و نیت خود را در پیوستن به معاویه عملی سازد همه اموال و دارایی‌هایی که از طرف عثمان به او عطا شده بود، به نفع بیت‌المال ضبط خواهد شد. (همان: ۳۸) در این میان البته نباید از دغدغه‌ی اشعث نسبت به حضور رقیب پر نفوذ و توانمندی چون شرحبیل

بن سمط کندی در جناح معاویه غفلت ورزید. باین حال، او پس از شماتت یارانش به کوفه آمد و با امام 7 بیعت کرد اما اظهار وفاداری او به امام 7 قدری محتاج تأمل است. چه، مکاتبات وی با معاویه از همین زمان آغاز شد (همان، ۱۹۱) و ناسازگاری‌های او با امام 7 از این پس به فراخور احوال چهره نمود.

اشعث زمانی به کوفه بازگشت که امام 7 خود را برای مقابله با معاویه آماده می‌کرد. رویارویی با معاویه مستلزم آن بود که امام 7 پیشاپیش به تحکیم موقعیت خود در عراق و نیز تجهیز قوا بپردازد. به همین منظور توجه او معطوف به سران قبایلی شد که در نبرد جمل حضور نداشتند. جریر بن عبدالله بجلی و اشعث بن قیس کندی از کسانی بودند که امام 7 از آنها خواست تا سپاه او را در برابر شامیان همراهی کنند. هر دوی آنها به حیث ظاهر با امام 7 بیعت کردند اما روند امور موجب شد تا جریر و نیروهای تحت فرمانش از بدنه‌ی سپاه امام 7 جدا شوند و اشعث نیز به‌رغم اکرایی که انصار و قراء نسبت به او داشتند، به همراهی با سپاه امام 7 ادامه داد و در صفین حضور یافت. مخالفت انصار و قراء با اهل رده -به ویژه اشعث بن قیس- از همان ابتدای بحران رده آغاز شده بود. موقعیت ممتاز اشعث در عهد عثمان و تصرف صوافی واگذار شده در عراق که پیش از این در اختیار قراء بود، به عنوان چرخشی آشکار در سیاست اقتصادی عثمان در منطقه، از یاد هیچ یک از انصار و قراء نرفته بود. در حقیقت وجود اشعث و یارانش در سپاه امام 7 مانع از ایجاد یک ائتلاف منسجم در برابر شامیان می‌شد. زیرا انصار و قراء هیچ منافع مشترکی با اشعث و یارانش نداشتند.

در ابتدای سازماندهی سپاه بود که امام 7 دستور عزل اشعث از ریاست کنده و ربیعیه را صادر کرد و حسان بن مخدوج را به جای وی گماشت. این امر خاطر اشعث را مکدر کرد. چه، او خود را از رهبران قدرتمند قبیله‌ای می‌شمرد که نباید از نظر دور داشته شود. نارضایتی او اگر به واگرایی می‌انجامید تشتت را در سپاه امام 7 دامن می‌زد و بی‌تردید چنین وضعیتی به تضعیف موقعیت امام 7 در برابر معاویه می‌انجامید. (هیندز، ۱۳۸۱): ۱۴۴/۹-۱۴۵) در این حال امام 7 به توصیه‌ی مشاورانش، اشعث را بر جناح راست سپاه





عراق منصوب کرد تا انگیزه‌ی واگرایی از او ستانده شود. (ذهبی، ۱۴۱۳: ۵۴۱/۳)

گرچه در ابتدای حرکت سپاه امام ۷ به سوی صفین، هوشمندانه از اختلاف‌افکنی‌های اشعث جلوگیری به عمل آمد ولی او در گرماگرم جنگ به تحریک معاویه فرصت یافت تا بذر تردید در ذهن لشکریان امام ۷ بپاشد و مانع از ادامه‌ی جنگ شود. در لیلۃ الیهیر بود که اشعث، مردان قبیله خود را مورد خطاب قرار داد و گفت: «امروز، روز دشواری بود. اگر فردا به همین روش سپری شود، نسل عرب نابود و نوامیس ما بی‌پناه خواهند شد.» (دینوری، همان: ۲۳۱) جاسوسان معاویه نیز هم صدا با اشعث در میان نیروهای عراقی سخن از ناامنی موقعیت زنان به میان آوردند تا سربازان را نسبت به خانواده‌هایشان بیمناک سازند (همان جا). همین‌که سخن‌چینان سخنان اشعث را به گوش معاویه رساندند، او شرایط را مناسب یافت تا دستور دهد قرآن‌ها را بر نیزه‌ها بالا ببرند و طرفین را به داوری قرآن بخوانند. (منقری، همان: ۶۶۱) امام ۷ لشکریانش را از تسلیم در برابر سیاست عوام‌فربان‌های معاویه برحذر داشت ولی اشعث که با معاویه سر و سری داشت (یعقوبی، همان: ۹۰/۲) به‌همراه یاران و گروهی که بعدها به خوارج موسوم شدند، امام ۷ را تحت فشار قرار دادند و گفتند: «اکنون که ترا به کتاب خدا می‌خوانند بپذیر. وگرنه تو و یارانت را به آنها تسلیم می‌کنیم. یا اینکه با تو چنان می‌کنیم که با پسر عفان کردیم.» (کوفی، همان: ۶۷۴؛ یعقوبی، همان: ۹۰/۲) بدین‌سان، اشعث سخنگوی اهداف معاویه شد و برای حفظ منافع خود در عراق (هیندز، همان: ۱۴۶) حکمیت را بر امام ۷ تحمیل کرد و سرنوشت تاریخ اسلام را دگرگون ساخت.

درگام بعد که نوبت به انتخاب داوران برای حکمیت فرارسید، اشعث بار دیگر از در ناسازگاری وارد شد و نسبت به انتخاب گزینه‌های مورد نظر امام ۷ - عبدالله بن عباس و مالک‌اشتر - اعتراض کرد و با پشتوانه‌ی گروهی جاهل، ابوموسی اشعری را بر امام ۷ تحمیل نمود و مقدمات سلطه‌ی امویان را بر جهان اسلام فراهم ساخت. اصرار او بر انتخاب ابوموسی ناشی از حسادت و عداوتی بود که نسبت به مالک‌اشتر - حامی پرشور امام علی ۷ - می‌ورزید. (منتظرالقائم، ۱۳۸۰: ۲۴۳) بی‌جهت نیست که طه حسین با عنایت

به رفتارهای ناسازگارانه‌ی اشعث در سپاه امام علی 7، این احتمال را در میان آورده است که شاید او مجری توافقاتی بود که پیش از این با معاویه به عمل آورد. (حسین، ۱۳۶۷: ۱۰۰) واگرایی‌های اشعث محدود به صفین نماند. هنگامی که امام 7 برای سرکوب خوارج به نهروان می‌رفت به ناچار اشعث را هم با خود برد تا در غیاب او جبهه‌ی جدیدی را در کوفه نگشاید. چه، او در این زمان از نفوذ فراوانی در میان کوفیان برخوردار بود. (الجاسر، ۱۹۷۱: ۱۲۹) پس از پایان نبرد نهروان، امام 7 سپاهیان را برای رویارویی با شامیان فراخواند. اشعث بار دیگر ندای مخالفت سرداد و گفت: «نیروهایمان تمام شد؛ زره‌هایمان پاره گشت، شمشیرهایمان شکست و نوک نیزه‌هایمان خم شد. ما را بازگردان تا سلاح و نیروی بیشتری برای پیکار با دشمن بگیریم». (ابن هلال ثقفی، ۱۳۷۱: ۲۷) در اینجا بود که امام 7 او را «عرف النار» (پیمان شکن) خواند. (بلاذری، ۱۴۱۷: ۳۷۹/۲) این لقب یادآور صفتی است که پیش از این در بحران رده به او داده شده بود. (ابن حبیب، همان: ۱۳۸/۱)

اشعث بعد از این با اعتراض‌های مکرر خود به امام 7 و بریدن کلام او در خطبه‌ها و سخنرانی‌ها می‌کوشید تا موقعیت ایشان را تضعیف کند و در متابعت مردم از آن حضرت ایجاد خلل نماید. گاه او را مورد سؤال قرار می‌داد که چرا به شیوه‌ی عثمان عمل نمی‌کند (ثقفی، ۱۳۷۱: ۱۸۵-۱۸۶) و گاه فتنه‌جویانه در مسجد کوفه آن حضرت را ملامت می‌کرد که اگر راست می‌گوید چرا بعد از پیامبر 6 به احقاق حق خود نپرداخت. (طبرسی، ۱۴۰۳: ۱۸۹/۱-۱۹۰) حد ناشناسی او محدود به این نبود بلکه گاه آراء و تصمیمات فقهی و قضایی امام 7 را تخطئه می‌کرد (شوشتری، بی‌تا: ۱۱۴؛ ابن بابویه، ۱۴۱۳: ۶۲/۲) و سیره‌ی عادلانه‌ی آن حضرت را در برخورد با موالی و عجمان با تعصب عربی خود به زیر سؤال می‌برد. (ابن ابی‌الحدید، همان: ۷۴/۱۹)

اشعث که پیش از این امام 7 را به پذیرش حکمیت واداشته بود، روزی به قصد تشویش اذهان در مسجد کوفه برخاست و خطاب به امام 7 گفت: «روزی ما را از پیروی حکمین بازداشتی و روز دیگر ما را به تبعیت از آنها فرمان دادی. ما نفهمیدیم که بالاخره صلاح ما در کدام است». امام 7 با پاسخی کوبنده او را بر جایش نشانید و گفت: «لعنت خدا





برتو باد. تو از سود و زیان چه می دانی؟» (همان، ۲۱۹/۱؛ اصفهانی، بی تا: ۱۵۹/۸) سپس به گونه‌ای با اشعث سخن گفت که کلامش رنگ تنفر نسبت به او گرفت: «ای متکبر متکبرزاده، منافق منافق‌زاده! یک‌بار در عهد کفر اسیر گشتی، بار دیگر در حکومت اسلام به اسیری درآمدی و هر بار نه مالت به تو سودی بخشید و نه تبارت به فریادت رسید. آن که کسان خود را به دم شمشیر سپارد و مرگ را به سر آنان آرد سزاوار است که خویش وی، دشمنش دارد و بیگانه بدو اطمینان نیارد.» (نهج البلاغه / خطبه ۱۹) بی‌ادبی او نسبت به امام ۷، حدّ یقینی نداشت. گفته‌اند که او با گروهی از خوارج به قصد استهزاء امام ۷، با سوسماری بیعت کردند و آن را امیرالمؤمنین خواندند. (کلینی، ۱۳۸۲: ۳۱۸/۱)

۲-۲. معاونت در قتل

اختلاف و تیرگی در روابط میان امام ۷ و اشعث محدود به موارد یادشده نبود بلکه ریشه‌ی بسیاری از پریشانی‌ها و نابسامانی‌ها در روزگار حاکمیت امام ۷ علی به اشعث بازمی‌گشت. (مهدوی دامغانی، ۱۳۷۹: ۳۹۲/۱) گستاخی اشعث به جایی رسید که در یک نوبت آشکارا، امام ۷ را تهدید به قتل کرد. (ذهبی، ۲۰۰۴: ۴۰/۲-۴۱) روزی که او به ضرب و شتم قنبر - دربان امیرالمؤمنین - پرداخت، مورد مؤاخذه قرار گرفت و چون کار به مشاجره و پرخاش کشید، اشعث امام ۷ را تهدید به قتل کرد. در آن روز امام ۷ به او پاسخ داد: «من از مرگ بیمی ندارم، خواه او بر من درآید و خواه من بر او وارد شوم.» (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۵۲) طولی نکشید که این تهدید در همکاری با ابن ملجم مرادی که از مصر به قصد از میان برداشتن امام ۷ به کوفه آمده بود، عملی شد.

ابن ملجم که از قبیله‌ی بنی‌مراد بود، در روزگار خلیفه‌ی دوم به‌همراه عمرو بن عاص در فتح مصر شرکت کرد و در آنجا ماندگار شد و به مردم آن دیار قرآن و احکام می‌آموخت. (سمعانی، ۱۴۰۸: ۴۵۱/۱) او در ابتدای زمام داری امام ۷ علی به‌همراه گروهی از خویشاوندان به مدینه آمد و با آن حضرت بیعت کرد. (بلاذری، ۱۴۱۷: ۲۶/۳) گزارش‌هایی در دست است که در نبرد صفین حضور یافت و در رکاب امام ۷ شمشیر زد (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۵۵۴/۴۲؛ سماعی، همان: ۴۵۱/۱) ولی پس از ماجرای حکمیت

از صف یاران امام 7 جدا شد و به خوارج پیوست. (عسقلانی، همان: ۱۰۰/۳) باین حال، منابع تاریخی از همراهی او با خوارج در نهروان، گزارشی را در خود منعکس نکرده‌اند. نخستین تحرک ابن ملجم در مواجهه با امام علی 7، پذیرش انجام مأموریت قتل آن حضرت بود. دوستان دیگرش - برک بن عبدالله تمیمی و عمرو بن بکر تمیمی - نیز به ترتیب عهده‌دار مأموریت از میان برداشتن معاویه و عمرو بن عاص شدند. (مفید، ۱۳۹۹: ۱۶) ابن ملجم برای اجرای نقشه‌ی خود از مصر به کوفه آمد و در منزل اشعث بن قیس سکنی گزید. (یعقوبی، ۱۳۷۸: ۱۳۸/۲) گفته‌اند او از طریق هم‌پیمانی یا خویشاوندی - از ناحیه‌ی مادرش - با قبیله‌ی کنده ارتباط داشت. (بلاذری، ۱۴۱۷: ۲۸/۳؛ مادلونگ، ۱۳۷۷: ۴۲۳) هرچه بود، اشعث با پناه‌دادن و پذیرایی از او زمینه‌ای فراهم کرد تا ابن ملجم نقشه‌ی خود را عملی سازد. بنا به گزارش یعقوبی، عبدالرحمن نزدیک به یک ماه در منزل اشعث ماند و در این مدت شمشیر خود را تیز می‌کرد. (یعقوبی، ۱۳۷۸: ۱۳۸/۲) بعید است که اشعث در طول این مدت از انگیزه و نیت او بی‌خبر مانده باشد. چه، اولاً یک ماه دوری از خانواده و ماندن در یک شهر غریب، بی‌آنکه به ظاهر، وقت او صرف کار خاصی شود، می‌توانست خودبه‌خود برای شخص میزبان پرسش برانگیز شود. دیگر اینکه آیا تیزکردن شمشیر، حتی اگر به معنای ظاهری آن حمل شود، مستلزم یک ماه صرف زمان بود؟ بدیهی است سخن یعقوبی تنها ناظر به وجه ظاهری امر نیست، که آن کار به نوبه‌ی خود محتاج به زمان اندکی است، بلکه در معنای موسع، آنچه از این گزارش مستفاد می‌شود تمهید مقدمات و آماده‌شدن ابن ملجم برای اجرای منویات خویش است. از این منظر، چگونه مهمان در طول یک ماه برای پیاده‌کردن نقشه‌ی خود زمینه‌چینی می‌کرد اما میزبان از تحرکات او بی‌خبر ماند؟ حتی اگر تعبیر «تیزکردن شمشیر» را به معنای ظاهری آن حواله کنیم. آیا در ذهن شخص میزبان (اشعث) این پرسش ایجاد خلجان نکرد که مهمان او فاصله‌ی طولانی مصر تا کوفه را به قصد کشتن چه کسی طی کرده است که اکنون شمشیرش را برای او تیز می‌کند؟

با عنایت به رفتارهای پیشین اشعث نسبت به امام علی 7 و تهدید آن حضرت به قتل، به



نظر می‌رسد که او نه تنها میزبان غافل نبود بلکه از نیت ابن ملجم به‌خوبی آگاهی داشت و مراقب اجرای آن هم بود. این موضوع در رساله‌ی یکی از اباضیان معاصر چنان مورد توجه قرار گرفته که در آن، تمام توطئه به اشعث نسبت داده شده است. (شهیدی، ۱۳۸۳: ۱۶۰)

رفتار اشعث در پناه‌دادن به ابن ملجم که پس از یک‌ماه اقامت در منزل او به عنوان مباشر قتل امام علی ۷ عمل کرد، پژوهش‌گران دیگری را نیز به این درک و دریافت کشانده است که طرح ترور امام ۷ توسط اشعث طراحی شده (بیضون، ۱۳۷۹: ۱۲۴) و یا دست‌کم، او یکی از توطئه‌گران قتل آن حضرت بوده است. (معروف‌الحسنی، ۱۳۷۰: ۴۸۹/۱) این مدعیات زمانی تقویت می‌شود که آنها را در کنار سخن تحریک‌آمیز اشعث در شب حادثه‌ی قتل امام ۷ قرار دهیم. اشعث در آن شب، ابن ملجم را تا محل وقوع جرم همراهی کرد و به هنگام نماز صبح، او را - که گویا در مسجد کوفه به خواب رفته بود- بیدار کرد و مورد خطاب قرار داد: «یا ابن ملجم! النجاء النجاء بحاجتك فقد افضحك الصبح». (مفید، ۱۳۹۹: ۱۷؛ کوفی، همان: ۷۴۹؛ اصفهانی، ۱۳۸۰: ۵۱؛ طبرسی، ۱۴۱۷: ۳۹۰/۱؛ اربلی، ۱۴۲۱: ۴۱۷/۱؛ ابن ابی الدنيا، ۱۳۷۹: ۴۰) پسر ملجم! در انجام حاجت تعجیل کن که روشنی صبح تو را رسوا خواهد کرد. او با این سخن تحریک‌آمیز، ابن ملجم را به عمل مجرمانه‌ی که خود را برای انجام آن آماده کرده بود، ترغیب و تشجیع نمود و با این کار از منظر فقهی و حقوقی، مرتکب عمل «معاونت در جرم» شد (رضایی، ۱۳۸۷: ۲۰) و رفتار او مصداق «تعاون بر إثم و عدوان» که مورد نهی خداوند است، قرار گرفت. (مائده/۲)

تردیدی نیست که اقدام اشعث در بیدار کردن ابن ملجم که به قصد کشتن امام علی ۷ به مسجد کوفه آمده بود نوعی ترغیب شمرده می‌شود. فقهای مسلمان، ترغیب را نوعی تحریک و از مصادیق معاونت در جرم شمرده‌اند و بر این باورند که در تحریک، شخص محرک می‌کوشد تا فکر و اراده‌ی ارتکاب جرم را در دیگری ایجاد کند اما در ترغیب، شخص تلاش می‌کند تا از راه‌های گوناگون، میل به ارتکاب جرم را که در دیگری موجود است تقویت نماید و او را به ارتکاب عمل مجرمانه مصمم سازد. (مرعشی، ۱۳۷۵: ۳۷) شرط لازم در تحقق معاونت در جرم، وحدت قصد میان معاون و مجرم اصلی است. (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۲: ۹) آیا اشعث بن قیس که

از دمیدن صبح و رسوا شدن ابن ملجم نگران بود و او را از خواب بیدار کرد تا در انجام فعل مجرمانه‌ی قتل امام 7 علی شتاب کند به‌همراه مجرم اصلی (ابن ملجم) از «وحدت قصد» برخوردار نبوده است؟ اگر چنین نبود، دیگر ترغیب و تشجیع ابن ملجم به انجام فعل مجرمانه چه معنایی داشت؟ تردیدی نیست که او در همراهی با ابن ملجم در شب حادثه و ماندن در مسجد کوفه در انتظار آمدن امام 7 و لقاء آن سخن تحریک‌آمیز، قصدی جز همان نیتی که ابن ملجم در پی برآوردنش بود، در سر نداشت. از این رو، عمل او را می‌توان در زمره‌ی مصادیق «معاونت معنوی» قتل امام علی 7 به‌شمار آورد. (مرعشی، ۱۳۷۵: ۳۱)

از سوی دیگر، حجر بن عدی که در همان شب در مسجد کوفه به انتظار آمدن امام علی 7 برای اقامه‌ی نماز صبح مانده بود، سخن تحریک‌آمیز اشعث خطاب به ابن ملجم را شنید و به او گفت: «ای اعور! تو می‌خواهی امام 7 را بکشی؟». (مفید، همان: ۱۷؛ مسعودی، همان: ۱/۷۷۲) سپس شتابان به سوی منزل امام 7 رفت تا آن حضرت را از نیت اشعث و ابن ملجم آگاه سازد اما از قضا آن شب امام 7 از مسیری دیگر به مسجد آمد و پیش از آنکه حجر او را ملاقات کند مورد سوء قصد ضارب قرار گرفت. (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۵۱؛ مفید، همان: ۱۷؛ کوفی، همان: ۷۵۰؛ ابن سعد، همان: ۲۹/۳؛ بلاذری، ۱۴۱۷: ۴۹۳/۲)

بعدها امام صادق 7 آشکارا بر نقش اشعث در ماجرای قتل امام علی 7 انگشت نهاد و فرمود: «او در خون امیرالمؤمنین، دخترش جعه در خون امام حسن 7 و پسرش محمد نیز در خون امام حسین 7 دست داشتند». (کلینی، همان: ۱/۳۱۸)



نتیجه گیری

اشعث، اشراف‌زاده‌ای بود که حتی پس از قبول اسلام ارزش‌های جاهلی را فرو ننهاد. منفعت‌جویی‌های فردی و قبیله‌ای اشعث، اساس رفتارهای سیاسی او را در هم‌گرایی‌ها و واگرایی‌های سیاسی تشکیل می‌داد. گرچه او در شمار بیعت‌کنندگان و همراهان با امام علی 7 جای داشت اما در حقیقت عنصری نبود که مطیع و منقاد پیشوای خود باشد و در هر شرایطی به تشخیص وی عمل کند و هم‌چون سربازی فداکار، اوامر و نواهی او را بر منافع شخصی خود مقدم بدارد. این امر نه تنها در مخالفت‌ها و کارشکنی‌های او عیان می‌شد بلکه کار را بدانجا کشاند که گستاخانه امام 7 را تهدید به قتل کرد.

آمدن ابن ملجم به کوفه، زمینه را برای تحقق آمال اشعث فراهم کرد. او ابن ملجم را که به قصد از میان برداشتن امام 7 به کوفه آمده بود در منزل خود پناه داد و در شب حادثه، او را تا محل وقوع جرم همراهی کرد و به تحریض و ترغیب وی در ارتکاب فعل مجرمانه‌ی قتل امام 7 پرداخت. در واقع، اشعث با پناه دادن به ابن ملجم فرصت را برای او فراهم کرد تا امام 7 را از میان بردارد و تهدید پیشین خود را از طریق او عملی سازد. اقدام عملی ابن ملجم، خیال اشعث را آسوده کرد تا شخصاً به قتل امام 7 اقدام نکند و دست خود را به خون ایشان آغشته نسازد. او با ترغیب ابن ملجم خواست تا او را در انجام قصد و نیت خود مصمم‌تر سازد و خواسته یا ناخواسته، جامعه را از وجود امامی عدالت‌گستر محروم و میدان را برای معاویه از رقیب خالی نماید و امویان را بر مقدرات جامعه مسلمین مسلط سازد.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم

۲. **نهج البلاغه**، ۱۳۷۶، ترجمه: دکتر سید جعفر شهیدی، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
۳. ابراهیمی، یاسمین؛ ۱۳۹۴، **قراءة فی معرفة التاريخ**، مشهد: مرندیز.
۴. ابن ابی الحدید، عبدالحمید؛ ۱۴۳۰، **شرح نهج البلاغه**، بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات.
۵. ابن ابی الدنیا، عبدالله بن محمد؛ ۱۳۷۹، **مقتل امیر المؤمنین**، ترجمه: دکتر محمود مهدوی دامغانی، مشهد: موسسه پژوهش و مطالعات عاشورا.
۶. ابن المثنی، ابی عبیده معمر؛ ۱۴۰۷، **ایام العرب قبل الاسلام**، تحقیق: عادل جاسم البیاتی، بیروت: عالم الکتب.
۷. ابن بابویه، محمد بن علی؛ ۱۴۱۳، **من لا یحضره الفقیه**، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۸. ابن جوزی، عبدالرحمن؛ ۱۴۱۲، **المنتظم فی تاریخ الملوک والامم**، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۹. ابن حبیب، عبدالرحمن؛ ۱۴۱۲، **الغزوات**، تحقیق: سهیل زکار، بیروت: دارالفکر.
۱۰. ابن حزم، علی بن احمد؛ ۱۴۰۳، **جمهرة انساب العرب**، بیروت: دارالکتب العلمیة .
۱۱. ابن رسته، احمد بن عمر؛ ۱۳۶۵، **الاعلاق النفیسه**، ترجمه و تعلیق: حسین قره چانلو، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۲. ابن سعد، محمد؛ ۱۳۷۴، **الطبقات الکبری**، ترجمه: دکتر محمود مهدوی دامغانی، تهران: انتشارات فرهنگ و اندیشه.
۱۳. ابن سلام، قاسم؛ ۱۴۱۰، **کتاب النسب**، تحقیق: مریم محمد خیرالدع، بیروت: دارالفکر.
۱۴. ابن شبه، عمر؛ ۱۴۱۰، **تاریخ المدینة المنورة**، تحقیق: فهیم محمد شلتوت، بیروت: دارالفکر.
۱۵. ابن عبدالبر، یوسف؛ ۱۴۱۲، **الاستیعاب فی معرفة الاصحاب**، تحقیق: علی محمد البجاوی، بیروت: دارالجمیل.
۱۶. ابن عبدربه، احمد؛ ۱۳۷۲، **العقد الفرید**، تحقیق: محمد سعید العریان، بیروت: دارالفکر.
۱۷. ابن عساکر، ابوالقاسم علی؛ ۱۴۱۵، **تاریخ مدینة دمشق**، تحقیق: علی شیری، بیروت: دارالفکر.
۱۸. ابن قتیبہ، عبدالله بن مسلم؛ ۱۹۹۲، **المعارف**، تحقیق: ثروت عکاشه، قاهره: هیأت المصریة العامة.



۱۹. ابن هشام، ابومحمد عبدالملک؛ ۱۴۱۶، *السيرة النبوية*، تحقیق: مصطفی السقا وآخرین، بیروت: دارالخير.
۲۰. اربلی، علی بن عیسی؛ ۱۴۲۱، *کشف الغمة فی معرفة الائمة*، قم: منشورات شریف الرضی.
۲۱. اصفهانی، ابوالفرج؛ بی تا، *الاغانی*، قاهره: دارالکتب المصریة.
۲۲. -----؛ ۱۳۸۰، *مقاتل الطالبیین*، ترجمه: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۲۳. اصفهانی، حمزه؛ ۱۳۶۷، *سنی الملوک الارض والانبیاء*، ترجمه: جعفر شعار، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۲۴. بلاذری، احمد بن یحیی؛ ۱۹۷۸، *فتوح البلدان*، تحقیق: رضوان محمدرضوان، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۲۵. -----؛ ۱۴۱۷، *انساب الاشراف*، تحقیق: سهیل زکار، بیروت: دارالفکر.
۲۶. بهرامیان، علی؛ ۱۳۷۹، «*شعث بن قیس*»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران: انتشارات دائرة المعارف بزرگ اسلامی، صص ۴۷-۵۰.
۲۷. بیضون، ابراهیم؛ ۱۳۷۹، *رفتار شناسی امام ۷ علی در آیینہ تاریخ*، ترجمه: اصغر محمدی سیجانی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۲۸. ثقفی، ابراهیم ابن هلال؛ ۱۳۷۱، *الغارات*، ترجمه: عبدالمحمد آیتی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۹. حتی، فیلیپ؛ ۱۳۶۶، *تاریخ عرب*، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات آگاه.
۳۰. حسین، طه؛ ۱۳۶۷، *علی وفرزندانش*، ترجمه: محمد علی شیرازی، تهران: نشر گنجینه.
۳۱. دینوری، احمد بن داوود؛ ۱۳۶۸، *اخبار الطوال*، ترجمه: دکتر محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی.
۳۲. ذهبی، شمس الدین محمد؛ ۲۰۰۴، *سیر اعلام النبلاء*، تحقیق: حسان عبدالمنان، بیروت: دارالافتکار الدولية.

۳۳. -----؛ ۱۴۱۳، *تاریخ الاسلام ووفیات المشاهیر والاعلام*، بیروت: دارالکتاب العربی.

۳۴. رضایی، غلامحسین؛ ۱۳۸۷، «*معاونت در قتل*»، مجله دادرسی، شماره ۶۰، صص ۲۰-۲۷.

۳۵. سروش، عبدالکریم؛ ۱۳۷۰، *تفرج صنع*، تهران: انتشارات سروش.

۳۶. سمعانی، عبدالکریم؛ ۱۴۰۸، *الانساب*، تحقیق: عبدالله عمر بارودی، بیروت: دارالجنان.

۳۷. شوشتری، محمد تقی؛ بی تا، *قضاوت های امیرالمؤمنین*، ترجمه: سید علی محمد موسوی جزائری، قم: انتشارات جامعه مدرسین.

۳۸. شهیدی، سید جعفر؛ ۱۳۸۳، *تاریخ تحلیلی اسلام*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

۳۹. طبرسی، احمد بن علی؛ ۱۴۰۳، *الاحتجاج علی اهل اللجاج*، مشهد: نشر مرتضی.

۴۰. طبرسی، فضل بن حسن؛ ۱۴۱۷، *اعلام الوری باعلام الهدی*، قم: نشر آل البيت.

۴۱. طبری، محمد بن جریر؛ ۱۹۶۷، *تاریخ الامم والملوک*، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دارالتراث.

۴۲. طوسی، محمد بن حسن؛ ۱۳۸۷، *المبسوط فی فقه الامامیه*، تصحیح: سید محمد تقی کشفی، تهران: مکتبه المرتضویه.

۴۳. عسقلانی، احمد بن علی بن حجر؛ ۱۴۱۵، *الاصابة فی تمییز الصحابة*، بیروت: دارالکتب العلمیه.

۴۴. کلینی، محمد بن یعقوب؛ ۱۳۸۲، *الروضة من الکافی*، تهران: کتابفروشی اسلامیه.

۴۵. کوفی، احمد بن علی ابن اعثم؛ ۱۳۷۴، *الفتوح*، ترجمه: مستوفی هروی، تصحیح: غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

۴۶. مادلونگ، ویلفرد؛ ۱۳۷۷، *جانشینی حضرت محمد*، ترجمه: احمد نمایی و دیگران، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.

۴۷. مرعشی، سید محمد حسن؛ ۱۳۷۵، «*معاونت در جرم*»، فصلنامه دیدگاههای حقوق قضایی، شماره اول، صص ۴-۴۱.

۴۸. مسعودی، علی بن حسین؛ ۱۳۷۸، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه: ابوالقاسم پاینده،



- تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۴۹. معروف الحسنی، هاشم؛ ۱۳۷۰، *زندگانی دوازده امام 7*، ترجمه: محمد مقدس، تهران: انتشارات امیر کبیر.
۵۰. مفید، محمد بن نعمان؛ ۱۳۹۹، *الارشاد*، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۵۱. منتظرالقائم، اصغر؛ ۱۳۸۰، *نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت*، قم: بوستان کتاب.
۵۲. منقری، نصرین مزاحم؛ ۱۳۶۶، *بیکار صفین*، ترجمه: پرویز اتابکی، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۵۳. موسوی بجنوردی، سید محمد؛ ۱۳۸۲، *«معاونت در جرم»*، پژوهشنامه متین، شماره ۱۸، صص ۳-۱۶.
۵۴. مهدوی دامغانی، محمود؛ ۱۳۷۹، *جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید*، تهران: نشر نی.
۵۵. واقدی، محمدبن عمر؛ ۱۴۱۰، *کتاب الردة*، تحقیق: یحیی الجبوری، بیروت: دارالغرب الاسلامی.
۵۶. هیندز، مارتین؛ ۱۳۸۱، «ریشه شناسی جریان های سیاسی کوفه»، *فصلنامه تاریخ اسلام*، شماره ۹، صص ۱۱۹-۱۶۲.
۵۷. یعقوبی، احمدبن ابی یعقوب؛ ۱۳۷۸، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه: محمد ابراهیم آیتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
58. Lecker, Michael (1995), «Judaism among kinda», *Journal of American oriental society*, vol. 115, No. 4, pp. 635-650